

متن پرسش

بسمه تعالی. سلام علیکم: استاد بنده برای انتخاب سطح عالی با حدود ۲۰ استاد صحبت کردم و مشورت گرفتم اما به نتیجه ای نرسیدم لذا به شما پناه آوردم و بعد از شما دیگر کارم با استخاره است. هر کس بنابر مذاق خود چیزی می‌گوید؛ برخی علاقه و نیاز جامعه را محور انتخاب می‌دانند. برخی سنت حوزوی را محور می‌دانند بدون در نظر گرفتن حال شخص. برخی هدفی که برای اشتغال خدمت‌گزاری در آینده متصور شده ایم را محور می‌دانند. آن کسانی که تخصصاً فقه خوانده اند می‌گویند فقه و اصول بخوان. آن کسانی که فلسفه خوانده اند می‌گویند فلسفه بخوان. دقیقاً یک پیام مشترکی که برای اساتید فرستادم هر کدام براساس راه خود پاسخ دادند. گویی هیچ مبنا و معیاری نیست که هرکس خود را با آن بسنجد و جای خود را مشخص کند. اما هیچ کدام مرا قانع نکرد. استاد بنده ذهنم کلی نگره، افق محوره، آینده نگره. در روند تحصیلی سیر ذهنیم از کلی به جزئی است. بسیار بسیار به مباحث معرفت نفسی و هستی‌شناسی علاقه دارم، علاقه ای نه برای دانستن، بلکه برای بودن (بنایی که فقه دارد که چگونه باشیم را و پایه آن را در حکمت و معرفت می‌چینم). هدفم در آینده حضور در بستر فرهنگ و رسانه و تفکر و نظام سازی فکری-فرهنگی حتی قانونی است. در حال حاضر بسیار از فقه (آنهم به صورت تخصصی) نا مانوس و گریزانم؛ چرا که پایه ها و افق های کلان مشخص نیست و در دریای جزئیات فقه خفه می‌شوم. اما فقه را ذاتاً دوست دارم اما روند فکری و تحصیلی ام همراهی نمی‌کند که با شیوه مرسوم حوزه در پایه ۷ به بعد رسائل مکاسب را به طور جدّ پیگیری کنم که فلسفه ام در حاشیه قرار گیرد، احساس پوچی می‌کنم. فقه را بعد از فلسفه به طور جدّ می‌خواهم به صورتی که بعد از سطح ۳ درس خارج های فقه و اصولی شرکت کنم. اما در سطح دو و سه به صورت عمومی فقه و اصول بخوانم و بیشتر در حکمت تفقه کنم. در حال حاضر حتی لمعه خوانی هم برایم مشکل است که به سختی امتحاناتش را نیز قبول می‌شوم. من بسیار احساس بی جایی، بی هویتی، نا امیدی پیدا کرده ام با این روند آموزشی. حس کارآمد بودن، حس بکار آمدن همین فقه و اصول به طور عمومی در میان طلاب خوابیده و خاموش است. من اگر الان می‌خواهم فلسفه بخوانم و یا اگر می‌خواهم فقه عمومی بخوانم و بعداً درس خارج فقه و اصول شرکت کنم، نه برای اینکه معلوماتم را زیاد کنم، بل برای اینکه بتوانم مراحل تحصیل را بگونه ای بروم که چشمه شود و نه اینکه بعد از ۱۰-۱۵ سال درس خواندن همچنان گیج و سردرگم به کمترین حالت بسنده کنم (همچنان که روند عمومی حوزه اینگونه شده...) چکار کنم به نظرتان؟ خوب است که اصل را بر فلسفه و حکمت بگذارم و از فقه اصولی که امروزه در موسسات تدریس می‌کنند که بیش از ده ساعت در روز را به خود اختصاص

می‌دهد و هیچ چیز دیگری را اجازه تحصیل نمی‌دهد، فاصله بگیرم و در حد عمومی پشت سر بگذارم؟ اما مردانه بعد از سطح در درس خارج فعالانه و پویا حاضر باشم؟ همچنان در دربیانات امام شهید آمده که درس سطوح را زود و عمومی بگذارانید و اصل را بر درس خارج بگذارید. متنشان را برایتان مرقوم می‌دارم: «برای این طلبه سطح را می‌خواند که وقتی درس خارج می‌رود، استاد مجبور نباشد هر مسئله را از اول برای او بگوید؛ رؤوس مطالب را بداند... وقتی که استاد به «اجتماع امر و نهی» اشاره می‌کند، بداند که اجتماع امر و نهی یعنی چه؛ بداند اصالة الجواز یعنی چه؛ تا استاد در زمینه تحقیق آن مسئله نظراتش را بیان کند و نخواهد از صفر شروع کند... پس ما در دوره‌ی سطح فقط احتیاج داریم که یک دوره اصول و فقه را به صورت فقط آشنایی - که بداند این چیست - به طلبه یاد بدهند. این دوره فقط برای آشنا شدن است... فرض بفرمایید طلبه می‌خواهد بداند اصلاً علم اصول یعنی چه؟ وقتی که راجع به مباحث الفاظ بحث می‌کنند، مباحث الفاظ یعنی چه و این مباحث چیست؟ یا مباحث عقلیه و از این قبیل. می‌خواهد اجمالاً از این اصطلاحات سر در بیاورد و اندکی راجع به آنها بداند. در زمینه‌ی فقه هم طلبه احتیاج دارد که از طهارت تا دیات یک دوره مسئله بداند، با اندکی اشاره به استدلال... ما می‌خواهیم کاری صورت گیرد که طلبه وقتی به پای درس خارج - که اول شروع کار جدی است، والا بقیه مقدمات درس خارج است - می‌رسد، اگر استاد در درس خارج کلمه‌ای گفت و اشاره‌ای کرد، او گیج و گم نباشد. تحصیل در حوزه باید طوری باشد که دوره‌ی ادبیات و سطوح در ظرف حداکثر پنج سال تمام شود و بعد طلبه پای درس خارج بنشیند...» لذا این نوع مواجهه پایه ۷ تا ۱۰ که پدر طلبه را در می‌آورند، اگر اشتباه نباشد (که بنابر نظر امام شهید در این مطالبی که ارسال می‌شود و هزارنا جای دیگر که حرف از عوض شدن کفایه و مکاسب هم هست...) برای بنده کاربردی احتمالاً نباشد. جوایای نظرتان هستم. با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حکایت ساده‌ای نیست آنهم نسلی که به راحتی نمی‌تواند با آنچه در دیروز پذیرفته شده بود، در امروزش با آن کنار آید مگر آن‌که جایگاه امروزی آن فعالیت و کار را بیابد. و دقیقاً مسئله همین است که نه می‌توانید از آنچه رسائل و مکاسب می‌گویند جدا شوید، و نه می‌توانید خود را فریب دهید و به آن مطالب دل ببندید. و در این میدان به این نکته بیندیشید که در نسبت با آن دو کتاب، نه برای آن که آنچه گفته‌اند را بدانید و مانند کودکِ مکتبی به ذهن بسپارید، بلکه مانند اندیشمندی که باید جایگاه آن نوشته‌ها را و آن کلمات را بداند با روحیه‌ی فرهیختگی با آن نوشته‌ها مواجه می‌شوید. این است توصیه‌ی آن رهبر شهید که شما اسیر آن نوشته‌ها نمی‌شوید ولی همچون اندیشمندی فرهیخته با آنان برخورد می‌کنید. موفق باشید